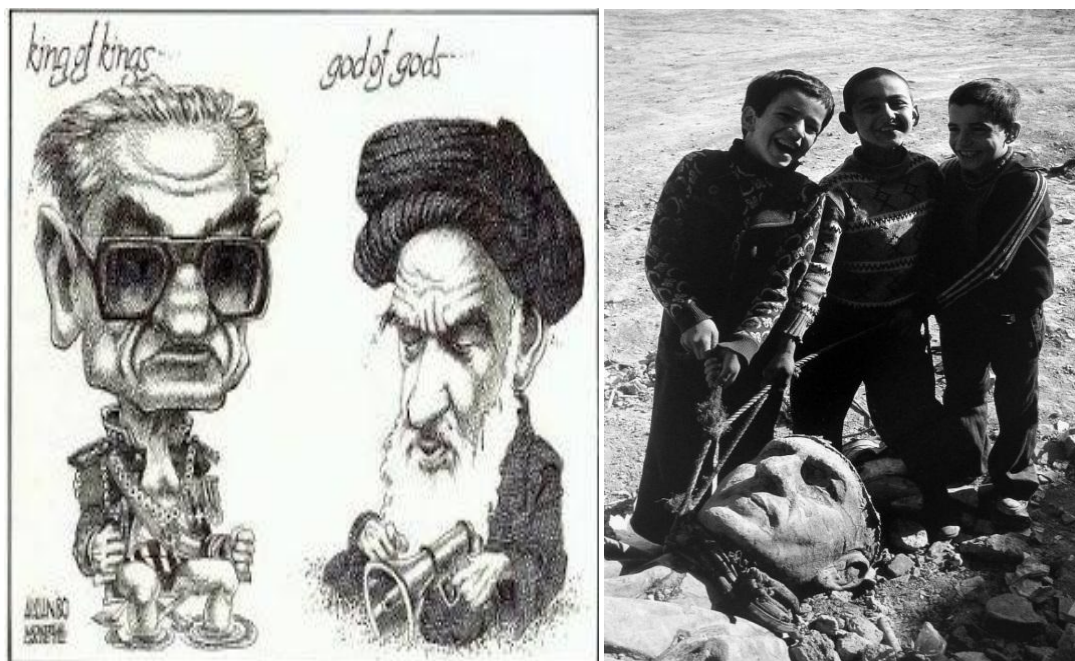


## سالروز انقلاب بهمن ۵۷ و نگاه ما به فردا و فرداها!

امیر جواهری لنگرودی

[andishe.gbg@hotmail.com](mailto:andishe.gbg@hotmail.com)



به ویرانی اوضاع هستم مطمئن زان رو  
که بنیاد جفا و جور بی بنیاد می‌گردد...

(ایرج میرزا)

از منظر امروز به آن گذشته بیش از چهار دهه‌ی پیش نگرستن، باید سطحی از واقع‌نگری اجتماعی را برای جامعه ما معنا دهد. اینکه می‌گویند: «نمی‌دانستیم در همان زمان مشغول خوردن آنچه دیگران بالا آورده‌اند، هستیم.» یا «شاید هم کار درستی نکردیم» یا به قولی «سه، سه بار، نه بار، غلط کردیم که انقلاب کردیم»، این نقد گذشته نیست.

چرا که در اساس انقلاب نمی‌کنند. انقلاب می‌شود و به واقع شدنی است. اصولاً انقلاب خود به موقعیت و شرایط خاصی نیاز دارد تا

به جریان افتد. به این بیان انقلاب پدیده تاریخی است و تحت شرایط معینی از تاریخ به وجود می آید و رشد می کند و به حاکمیت می رسد. مفهوم شرایط ذهنی و عینی در همین جا تعریف می گردد. از این رو آنچه بر جامعه‌ی ما گذشته، با باز پرداختن به شاهد مثال‌ها معنا نمی‌یابد. باید دریابیم هر نسلی فرزند زمانه‌ی خودش است و در اساس نوه و نتیجه‌ی آن نیست. بازنگری به گذشته برای نسل امروز از «تونل زمان» و رنگارنگی بساط «من و تو» قابل رؤیت نیست. چرا که این برنامه‌ی تلویزیونی تنها و تنها تهران پیشا انقلاب را از مسیر بلوار کشاورز و میدان ونک رو به بالا نشان می‌دهد و تنها آن خطه را می‌شناسد. انگار در تهران آن روزگار، دروازه غار، کوچه و پس کوچه‌های باریک، کوچه عرب‌ها و حلبی آبادهای نظام آباد، کف دره، خاک سفید، کشتارگاه، حلبی آباد خیابان آرامگاه، گود عرب‌ها، گود زنبورک خانه، گود حاج حسین، حلبی آباد کوی ولیعهد (جوانمرد قصاب)، زاغه قبر آقا و آلونک‌های ناصر خسرو و... و خیابان سی متری، زنان و مردان لول شده در دود حشیش و هروئین و خمار از نداشتن جنس و پول و یا با مصرف سرنگ تزریق این و آن را نداشتیم؛ همانا همه‌ی اینان در «تونل زمان»، درنمایش تهران یک- دو میلیونی آن روزگاران، جای نداشته و در جغرافیای کشور مادیده نمی‌شد. آن دیگر رسانه‌های منتج از افسانه پردازی‌های خبرهای زرد و دست و پا چلفتی که در چنجه داشتند و به نمایش می‌گذارند. انگاری همه چیز باید لوکس و تمیز نشان داده شود، شیراز و منارجنبان اصفهان و مینی ژپ پوشی دختران دانشجو و بی‌کینی کنار دریای انزلی و چمخاله با جایگزین مانتو و مقنعه نشانه گیرد. و کیسه کشی‌ی وسط دریا یا مردانه و زنانه کردن ساحل دریا، یورش برآمده از نکبت اسلامی قرون و اعصار را تن پوش انقلاب بهمن سازند و معنای آزادی را لول

کنند و خوراک جوانان آن دوره سازند تا فکر نمایند آن دوره، چه دوران "خفنی" بوده که آن زمان ندیده‌اند تا بدین طریق آنان را با نوستالوژی درون و برون خود همراه سازند.

امروزانهایی که شرمگین آن گذشته بودند، حافظه‌ی تاریخی فراهم آمده از گذشته ایران شاهنشاهی را که همه چیز ممنوع بود را از خاطر خود زدوده‌اند. انگاریادمان رفته که ساواکی داشتیم و شکنجه‌گری در درون زندان‌ها گماشته بودند تا رُس زندانی را بکشد. یادمان نرفت که اوین را انقلاب نساخت، ساخته شده بود و خمینی گُشادترش کرد. یادمان نرفته که در زمان پیشا انقلابی، در دولت فحیمه پهلوی‌ها، دخالت در سیاست تنها مختص ده‌ها فامیل و اقمارش و زندان رفتن برای نویسنده و مترجم و روزنامه‌نگار در همراهی با کلمات ممنوعه و داشتن کتاب **مادر گورگی** جرم شناخته شده و فلسفه ژرژ پلیستر را در کیف جا دادن، مساوی با دستگیری و زندان بود و یادمان نرود که در همان دوران "خفن" پهلوی دوم تعداد مسجدها از ۴۰۰ مسجد به ۵۷ هزار مسجد در سراسر کشور رسید. همه و همه این یادنگارها و رویدادها، آگاهانه از یادها زوده می‌شود تا آن نیروی جوان جامعه که اساساً نه دیروز پیشا انقلاب را دیده و نه تاریخ خوانده و نه دوست دارد بشنود، با این سطح وارونه‌انگاری به سیاق عوام الناس، برابر سختی‌ها و نداشتن نان و همه‌ی هستی‌زندگانی «لعنت به کفن دزد اولی» را شعار خویش می‌سازند تا در برابر خباثت‌های نظام اسلامی، آن گذشته را به پیش صحنه کشانند و با این سطح از بازاندیشی نوستالوژیک، بازگشت به دوران طلایی گذشته را با بی‌معنا کردن مفهوم انقلاب و مبارزه در جامعه را لقمه حرام بشناسانند.

انگاری مردم جامعه ما از بیش از یکصد سال گذشته تا به این سو، دنبال رهایی و آزادی و نان و حکومت قانون و همه آن معوقه‌های

فراموش شده‌ی انقلاب مشروطیت که از فردای مشروعه خواهی «فضل الله نوری» که می‌خواست آنرا جایگزین مشروطه کند، در میدان توپخانه به دارش نیاویختند، قوانین انقلاب مشروطه و متمم آن‌ها در دوره‌ی رضا خان، نادیده گرفته و دنباله‌گیرش نبودند.

انگاری جامعه ما با فقدان رجل سیاسی و قحط الرجال روبرو بوده که مردم به دنبال خمینی راه افتادند تا در میدان‌های شهرها تخت شلاق برپا دارند و واژگان اسلامی "تعزیر" و "حد" را جایگزین شلاق زدن با قرائت اسلامی سازند و یا جایگزین دار و شکنجه و تیرباران لوکس دوران شاهنشاهی کنند!

یادمان نرود مردمی که سر به طغیان برداشتند، خوشی زیر دل‌شان نزده و زیادی‌شان نشده بود و یا نسل ما که به درون انقلاب پرتاب شدیم، از محرومیت‌ها، ستم‌ها، تبعیضات و بی‌حقوقی سیاسی، اجتماعی کارد به استخوان‌مان رسیده بود و هیچ غم و اندوهی از دین و شریعت هم نداشتیم. اساساً مردم شهری و روستایی اسلام‌شان سرجا بود. نمازشان را می‌خواندند، آنکه داشت مکه‌اش را زیارت می‌کرد و آنکه جیبش خالی‌تر بود مشهد و آستان رضا را زیارت می‌کرد و آنکه هیچ نداشت به امامزاده‌های خفته در هر دیاری، متوسل می‌شدند. مردمان جامعه ما مشکل‌شان حتی آخرین نداشته‌شان نمی‌توانست ماتم نداشتن دین اسلام در جامعه ایران باشد. حتی پادشاه مملکت در مکه عربستان سعودی، به خانه‌ی خدا رفته، احرام می‌بست و در سرزمین منا، بر سنگباران نمادین شیطان نیز دست می‌یازید. علیاحضرت شهبانو فرح دیبا و شاهزاده اش را باخود همراه می‌کرد به زیارت امام هشتم در مشهد آستان قدس با قرق درباری حرم، به امام رضا توسل می‌جستند.

حاصل کلام اینکه؛ ما که در اساس مسلمان نبودیم و غم دین و شریعت نداشتیم بلکه تنها آن یقه بسته‌های چرکین مفتخوری که نان شان در تنور دین پخته می‌شد و رونق دین، منافع مستقیم آنان را نمایندگی می‌کرد، آن جماعت قاری قرآن خوان و مفتخور که با ستاندن وجوه خمس و زکات و وصول نذورات و صدقات و از برکت باور و ناآگاهی توده مردم باورمند، از آنان می‌چاپیدند و زندگی می‌کردند، دردشان دکانداری دینی و اسلام ناب محمدی‌شان بود. باید توجه داشت، آن توده محروم شهری و روستای و باورمند به مذهب که رستگاری و اعتقادشان بر اینکه آرزوها و آمال نداشتی خود را از اسلامی که ادعای دفاع از آزادی و عدالت و حقوق مظلومان بسان امام اول شیعیان با خود داشت، هستی ساقط شده خود را از خمینی طلب می‌کردند، چون در آن شرایط چیز دیگری دم دست خود نمی‌دیدند. نه به چپ باور داشتند و نه چپ در شرایط آنروز در صحنه واقعی مبارزه مردم جایی برای خود باز کرده بودند. بخش زیادی از کادرهای شناخته شده چپ از دم تیغ نظام پهلوی و ساواکش به پای اعدام کشانده شدند و خیلی وسیع کادرها درون زندان‌ها بودند اساساً بخشی از چپ در صحنه‌ی اجتماعی به عنوان گروه‌های کوچک مسلح؛ علیرغم داشتن جایگاه خود ویژه‌ای در دل مبارزه توده‌های محروم در تنگنای ساواک بشدت تحت تعقیب بودند، کادرهای چپ در میدان عملی نبودند. وقوع انقلاب و گشایش زندان‌ها آنها را به صحنه کشاند. به گمانم امروز هم چپ حزبی و سازمانی در درون جامعه نیستند و جایگاه ویژه‌ای در امر مبارزه توده‌ای ندارد، چرا که اساساً به دلیل اختناق و دیکتاتوری حاکم برای ارتباط و وصل شدن به امر مبارزه طبقاتی، به درون طبقه راه نجسته و خودنیز همواره در یک شکاف جدا سری چندگانه سر می‌کند.

چپ ما در تبیین تئوری، خود را قادر مطلق می‌شناسد ولی در عمل اجتماعی همچون گذشته درجا می‌زند. نه هیچ بار ائتلافی گسترده‌ای را با خود دارند و نه توانسته سازماندهی و تشکیلاتی راه اندازی کند. شیوه عمل هر نیروی اجتماعی در دخالتگری او در نبرد طبقاتی با طبقه ذینفع، با آنچه در گفتارهای تلویزیونی و رسانه‌ای و یا در منابع تئوریک نوشته می‌شود، تفاوت فاحشی دارد... تا به امروز چپ سازمانی نشان داد که در جنبش‌های دی ۹۶ و آبان ۹۸ و خیزش عظیم «زن، زندگی، آزادی» از شهریور ۱۴۰۱ به این سو، در صف نبرد طبقاتی، حضور مادی ویژه‌ای در درون جامعه نداشتند. این همه از مهمترین گره‌گاه‌های جنبش چپ ایران از دیرباز تا به امروز بوده است. چپ ما عوض نقد عملکرد خود، مرتب به تیپ و تاپ هم می‌زنند و جداسری و انشعاب را بر یکدیگر تحمیل می‌سازند. از این رو، اتحاد و همبستگی بین خودی‌ها را ناممکن و همگرایی با دیگران و بیرون از خود را به صفر می‌رسانند. چاره‌ای باید!!

از همه‌ی اینها گذشته، مگر من و ما طی آن ایام و در دل مبارزه با ساواک و قوای سرکوب و کل دستگاه دیکتاتوری پهلوی، در همه‌ی شهرها و ده‌گوره‌های کشورمان ایران شعار نمی‌دادیم: «زندانی سیاسی آزاد باید گردد»؟

من و ما فریاد نمی‌زدیم: «صف نان، صف نفت، حيله دیگر شاه برای غارت توست»؟

مگر ما نبودیم مشت‌ها را در برابر حکومت نظامی شاه فرموده هوا می‌کردیم و شعار می‌دادیم: «توپ، تانک، مسلسل دیگر اثر ندارد، حتی اگر شب و روز بر ما گلوله بارد» یا «توپ تانک، مسلسل و حکومت نظامی دیگر ثمر ندارد»؟

آنگاه که محمد رضا شاه، مهره‌های نظامی و ژنرال‌هایش را به نخست‌وزیری می‌گماشت، مگر این مردم جامعه زیر و رو شده‌ی

ما نبودند که شعار می دادند: «این است شعار دولت / دزدی، غارت، جنایت»؟

در دوره‌ی حکومت نظامی از هاری مردم شبانه در پشت بام‌های‌شان فریاد نمی زدند: «از هاری بیچاره، باز هم بگو نواره، نوار که پا نداره»؟

همان موقع دانشجویان به همه‌ی دانش آموزان دبیرستان‌ها در دانشگاه‌ها و خیابان‌ها شعار نمی دادند: «ما می‌گیم شاه نمی‌خوایم، نخست وزیر عوض می‌شه»!

یا آنگاه که شاه قبل از بستن چمدان‌ها و ترک کشور، بختیار را جایگزین نمود، این شعارها بر سر زبان‌ها نیافتاد: «بختیار، بختیار، نوکری اختیار» یا «بختیار، بختیار، مأمور بی اختیار، سگ جدید دربار»

همین مردم ما نبودند که در برابر نفی خودشاه و خاندان پهلوی شعار می دادند: «نه شاه می‌خوایم نه شاهپور، مرگ بر این دو مزدور»

همان زمان نیروی وسیعی در دل دانشگاه‌ها شعار می دادند: «قسم به خون شهدا، شاه ترا می‌کشیم» یا «کاخ نیاوران را به خاک و خون می‌کشیم».

در آن شرایط صحنه‌ی نبرد درون جامعه داشت جاده را برای ورود خمینی می‌آراست.

این شعارها ربطی نه به برپایی نظام اسلامی داشت و نه تا آن زمان، کسی خمینی را می‌شناخت بلکه صاحبان اصلی انقلاب در راه یا از راه نرسیده، همان بخش میلیونی لگدمال شدگان کنده از روستا و مانده در شهرها و توده شهری جامعه ما بودند که این فریادها بر زبان می‌راندند.

نکته مهم تاریخی و قابل مکتب، بررسی اینکه؛ اگر ماجرای ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ با "تدبیر" تهاجم آمیز "امیراسدالله علم" وزیر

دربار پهلوی، به حوزه طلاب قم حادث نمی‌شد و شاه با این کار، خمینی را قهرمان مبارزه نمی‌کرد و روانه تبعیدش نمی‌نمود. **خمینی** وجه مذهبی ویژه‌ای در ابتدای کار در دل مردم باورمند به مذهب نداشت. پیروان دینی و مقلدان **خمینی** در آن شرایط اندک بودند. این تبعید از اینجا به آنجا خاصه از ترکیه به عراق و بعد کوچاندن خمینی به فرانسه به عنوان یک مخالف سیاسی در برابر شاه و خاصه وجه سیاسی‌ای که خود شاه با بیرون کردنش از کشور به او تفویض کرده بود و عنصر ایستادگی و یکدندگی **خمینی**، وسیله شد او در مسیر انقلاب ضد استبدادی، مردم برایش جایگاهی باز نمایند و در دل کل دستگاه روحانیت بدل به کاریزمایی غیرقابل انکار در برابر دستگاه **شریعت‌مداری** در قم و دیگر آیت الله‌ها گردید و از آنجایی که رساله داشت و مرجع تقلید هم بود، مطالبات سیاسی و رفاهی مردم با وعده‌های مذهبی و اسلامی او ممزوج و مرتبط گردید. میلیون‌ها تن با فرار بختیار به استقبالش شتافتند.

از یاد نبریم؛ **خمینی** با بهره‌گیری از "تقیه اسلامی" هنگامی که در نوفل لوشاتو زیردرخت سیب نشسته بود، در برابر خبرنگاران و مخبرین بزرگ که به سراغش می‌آمدند تا او را رله کنند، وی می‌گفت: «فطرتاً یک انسان آزاد آفریده شده است. آزادی حق طبیعی انسان و غیرقابل اعطا و سلب است. آزادی را ابتدایی‌ترین حقوق بشر می‌شمرد». **خمینی** می‌گفت: «آرائ ملت، مبنای مشروعیت نظام سیاسی است» او وعده دموکراسی و حتی آزادی بیان، اندیشه‌های باورمند به چپ را محترم می‌شمرد و در کیهان از قول **خمینی** تیتروزده شد: «در صورت عدم توطئه، مارکسیست‌ها در ابراز عقیده آزادند»، **خمینی** وعده می‌داد؛ آب و برق مجانی خواهد بود. آن هنگام که در گورستان بهشت زهرا، جای گرفت. چندین بار رژیم شاه را به خاطر خرابی وضع اقتصادی مملکت



مورد حمله قرار داد و زنان را مورد ستایش خویش ساخت تا از جنبش سیاسی کشور عقب نیافتند. از همین رو خیلی از توده محروم و پابرهنگان و باورمند به مذهب، برآن بودند که اگر این روحانی مدعی این همه صفات، خود را نه رهبر بلکه طلبه می‌نامید و گفت من از اینجا راهی قم می‌شوم تا در حوزه باشم، برآن شدند که خمینی با تکیه به اقتدار دین و باور مذهبی شان، می‌تواند از دست فرعونیان چپاولگر و بیگانه با مردم، خواسته‌های آنان را برآورده کند، این بود آن عصای معجزه‌گر خمینی! او نتوانست در قم باقی بماند و روزنامه جمهوری اسلامی از قول **خمینی** تیتراژ زد: «به تهران می‌آیم و انقلابی رفتار می‌کنم.»

اما همه‌ی ما دیدیم که ورق برگشت و شد آنچه که نباید می‌شد. امروز ایرانیان چه مبارز و انقلابی و باورمند به انقلاب و چه گریزان از آن، نمی‌توانند فراموش کنند که ۴۶ سال پیش در ۱۵ آبان ۱۳۵۷ محمدرضا شاه پهلوی طی نطقی در برابر مردم ایران در تلویزیون قرار گرفت و اینگونه سخن گفت: «من صدای انقلاب شما را شنیدم...» و ادامه داد: «بار دیگر در برابر ملت ایران سوگند خود را تکرار می‌کنم و «متعهد» می‌شوم که خطاهای گذشته و بی‌قانونی و ظلم و فساد دیگر تکرار نشده، بلکه خطاها از هر جهت جبران نیز گردد.» (۱)

اما این نشد او نماند و رفت و دیگری آمد که خلیق خنجری را که در زیر عبا نهان داشت ندیدند و در ماه شب چهارده زیارتش کردند. آنی که کمر به قتل همه بسته بود و منویات خودش را در همان بهشت زهرا با صراحت بیان داشت و گفت: «من توی دهن این دولت می‌زنم، من خودم دولت تعیین می‌کنم!» ما در نیافتیم که «جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر» یعنی بیان صدارت و قساوت اسلام ناب محمدی برکل جامعه و به فرماندهی تیمسار احمد مدنی سمت وزیر دفاع و فرماندهی نیروی

دریایی و بعداً استاندارخوزستان، توسط مدنی، تهاجم به اعراب جنوب، حمله به کردستان و ترکمن صحرا، بستن دانشگاه‌ها، حمله به روزنامه‌ها، اخراج استادان و آموزگاران از دانشگاه‌ها و مدارس و بیکار سازی کارگران معترض، دخالت گری و جنگ افروزی هشت ساله با صدام و فرمان کشتار دهه‌ی شصت (۶۰) در دو تابستان خونین و ایجاد گورستان‌های دسته جمعی و غیره... بار دیگر تأکید دارم انقلاب یا خیزش و قیام یا "بهمن بیدادگر" و یا به هر انگی که بخواهیم ادایش کنیم، از یک سو، نه محصول تباری و تصمیم امپریالیست‌ها و نشست آنها نه جاذبه قدرتمند اسلام ناب محمدی بود که در هیکل خمینی تجسم یافت. از سوی دیگر، باید توجه داشت که کنفرانس گوادلوپ که سران چهار قدرت امپریالیستی (آمریکا، انگلستان، فرانسه و آلمان غربی) در جزیره گوادلوپ گرد آمدند، اساساً در هفته اول ژانویه ۱۹۷۹ برابر (هفته دوم دی ماه ۱۳۵۷) شکل گرفت و موازنه‌ی نیرو به طور بازگشت ناپذیری به سود انقلاب چرخیده و تداوم حمایت از شاه را برای اربابان‌اش بی اثر کرده بود. سران امپریالیستی جهان سرمایه داری گرد آمده در این کنفرانس به طور رسمی حمایت خود را از خمینی و نهضت اسلامی و دست شستن از شاه در ایران را در دستور کار قرار دادند.

برای بارچندم یاد آور می‌گردم؛ هیچ انقلابی و از جمله انقلاب بهمین ۵۷ برای زدودن و رهایی از چنگال استبداد، آدم‌ها را خبر نمی‌کند و دعوت نامه هم برای کسی نمی‌فرستد که من دارم می‌آیم، شما هم بفرمایید تا کسانی در نقد آن، امروز بعد از چهل و شش سال، عوض تحلیل و نقد گذشته زندگی سیاسی انقلاب، خود زنی نمایند و با خویشتن خویش به نجوا نشینند که چرا ضمن همراهی با سیاست فدائیان، مجاهدین، حزب توده، و دیگر خطوط سیاسی آن دوره اعم از (چپ تا میانه و راست) به بنده و عبد و

عبید راه خمینی بدل گشتیم، پس بهتر آنکه دنده عوض کنیم و فرمان بچرخانیم و به گذشته نیاکان خویش باز گردیم و به احیای سلطه ۲۵۰۰ ساله مان باز گردیم تا میهن خویش را کنیم آباد و گور تاریخی را بشکافیم و بگوییم غلط کردیم، حالا به شاهزاده پهلوی وکالت می‌دهیم که ما را گروگان خود کند و هدایت مان نماید!

باید این منطق را پذیرفت که آیا باور به تغییر و نوعی کنشگری در جامعه داریم یا به مانند آن بخش از نیروی اجتماعی که در خیزش اخیر "ژینا"یی تا اشل سراسری شهریور ۱۴۰۱ موسوم به «زن، زندگی، آزادی» به اقشار "خاکستری" معروف گشتند، دست به سیاه و سفید نزنیم و بدان بیاندیشیم؛ حاکمیت سیاه دل و ضد انقلابی رژیم اسلامی خودش خشک میشه و می‌افتد...؟ یا باید به تغییراندیشید و برایش سازماندهی نمود و یا با فراخواندن شاهزاده‌ای که با انگارهای خویش و نامه نویسی به ترامپ و چشم دوزی بر سرکار آمدن رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا و یا دل جویی و دیدار از دولت‌های فرانسه و انگلیس و آلمان و کانادا و سوئد و هلند و سایر کشورهای سرمایه داری جهان و به دیدار نتانیا هو قاتل در اسرائیل نائل آمدن و پای دیوار ندبه، کلاه "کیپا" بر سر، انگشت سبابه به درون سوراخ ندبه کند و آرزوی دستیابی سلطنت را از دیوار بخواهد. این انگشت فرو کردن، آدمی را به یاد چاه جمکرانی می‌اندازد که امام زمانش آن تو خفته و احمدی نژاد پاسخ نامه‌های انداخته بر چاه را از او طلب می‌کند به این ترتیب شاهزاده پهلوی با چشم داشت به نتانیا هو و دلجوی از او، برای مردمان جامعه ما دنبال نسخه شفاف‌بخش می‌گردد!

بدین سان آن روایت کهنه پدر، محمد رضا شاه در ۱۲ دی ۵۷ با ادعای معالجه فرار را برقرار ترجیح داد و به ناکجا آباد خود پناه

برد، تداعی گردد. داریوش همایون که تا حد زیادی معرف جوانان جامعه ما نیست. باید در شناسایی او نوشت:

**داریوش همایون** در ۱۶ مرداد ۱۳۵۶ در کابینه جمشید آموزگار به سمت وزیر اطلاعات و جهانگردی منصوب شد. همایون در سال ۱۳۵۷، دستگیر و به زندان دژبان منتقل شد. با حمله انقلابیون به زندان، وی توانست همراه با زندانیان دیگر بگریزد. اندکی بعد به فرانسه رفت و به مخالفان جمهوری اسلامی ایران پیوست. وی از بنیان گذاران حزب مشروطه ایران بود. او در سلسله خاطراتش در باب انقلاب ایران و شاه می‌گوید: «شاه آن پنج و شش ماه آخر حکومت، هیچ شباهتی به محمد رضا شاه آریامهر نداشت. بیماری گرایش او را به رها کردن، رفتن، قهر کردن از مردم - او از مردم قهر کرد - او خودش را مستحق چنین واکنش‌هایی نمی‌دید و در آغاز باور کردنی نبود برایش، تظاهراتی که بر ضدش می‌شد. وقتی مسلم شد، به کلی رها کرد و ترجیح می‌داد که اصلاً در این مملکت نباشد و شاید از حدود هفت و هشت ماه پیش از انقلاب در صدد رفتن از ایران بود. من اطلاع شخصی دارم که به نزدیکانش گفته بود که زندگی در اروپا بسیار هم خوش خواهد گذشت. و به یکی از نزدیکانش اصرار می‌کرد که زودتر از ایران برود. چون او نمی‌خواست شاه را ترک کند. برود و برای شاه جایی در خارج پیدا کند. نه، دیگر هیچ تصمیمی به مقاومت نداشت» (۲) پنداری این سرنوشت محتوم همه‌ی دیکتاتورهاست. به قولی اگر گله گوسفندان از مسیری گذرکنند و پای یکی از گوسفندان به چاله‌ای فرو روند، دیگر هیچ گوسفندی از آن مسیر عبور نمی‌کند، اما هیچ دیکتاتوری از سرنوشت دیکتاتورهای دیگر درس نیاموخته و همه از یک راه می‌روند. سرنوشت بزرگ ارتش داران شاهنشاه آریامهر نیز از این قاعده تاریخی مستثنی نبود.

در چنین شرایطی که شاه رفت، خمینی با سلام و صلوات وارد کشور شد. بدین ترتیب در فاصله ده روز در بین رخداد‌های دو ساله ۵۶ تا بهمن ۵۷، انقلاب حادث شد. باید گفت: انقلاب محصول اراده هیچ بنی بشری نیست و نمی‌توان آن را به حساب این و آن گذاشت. آنچه انقلاب را مشتعل کرد، همان سلسله اعتراضات و اعتصابات بود. بعبارت دیگر انقلاب حاصل طغیانی توده‌ایست علیه نبود دادگری اجتماعی، نبود آزادی و فقدان دموکراسی و در برابر استبداد و دیکتاتوری. مخالفان انقلاب و خاصه آنهایی که از وقوع آن متضرر گشتند، معمولاً به هزینه پردازش خود انقلاب اشاره می‌کنند و بعضی آن را عین استبداد می‌دانند و به نام ضرورت جلوگیری از خشونت و خونریزی به لزوم پرهیز از انقلاب می‌پردازند و آنرا تبلیغ می‌کنند. آنانی که پیشیمانند، حتی از قتل و کشتار ساواک هم به دفاع برمی‌خیزند. همانگونه که امروز چشم خودشان را به این سطح از خونریزی و جنایت نتانیا‌هو، به صرف دشمنی با حماس می‌بندند درحالی‌که منشاء کشتار و خونریزی را در قربانی یعنی فلسطینیان و در حرکت حماس می‌جویند نه در خباثت اسرائیل صهیونیسم که از سال ۱۹۴۸ با تجاوز به حقوق مردم فلسطین و نابودی خانه و کاشانه آنان طی این ۷۷ را نمی‌بینند. در واقع معلول را به جای علت می‌نشانند. باید پذیرفت در هر انقلابی میزان خونریزی و خشونت و قهر، به وسیله اقدامات طبقه حاکم تعیین می‌شوند نه مردمی که جز سنگ و مشت چیزی در دستشان ندارند. خلاصه کنم که مفهوم انقلاب در این عبارت خلاصه می‌گردد؛ که بالایی‌ها نتوانند و پائینی‌ها نخواهند و در واقع حکومت گران ناتوان از آنند که در برابر توده عظیم بایستند.

باید گفت: در عرصه سیاست گذاری و تعیین منافع، این معمولاً حکومت گران هستند که شرایط و اشکال مبارزه را تعیین می‌کنند

نه نیروهای مخالف. آنچه در خیزش‌های دی ۹۶ و آبان ۹۸ و جنبش عظیم «زن، زندگی، آزادی» دیدیم این حاکمان بودند که در برابر خواسته‌ها، مطالبات و شعارهای وسیع اثباتی داده شده، دربرابره‌ها به پا خاستگان، با کُشتن، کُور کردن، دستگیری، زندان، محکومیت‌های بلند مدت، اعدام و یا تبعید آنان، جنبش رابه خاموشی، فرسودگی و عقب نشینی کشاندند...

آنچه در دل این مبارزات، خشونت نامیده می‌شود و حاکمان خونریز از آنان نیروهای "شورشی" یاد می‌کنند. منشاء خشونت در ذات این تحرکات اجتماعی است. وقتی به پا می‌خیزی و در برابر قدرت سرکوب، نیروی ضد شورش، مسلح، امنیتی‌ها، آتش به اختیاران زاده خشونتند و صف کشیده‌اند. این خشونت اعمال شده زاده‌ی طبقه حاکم و نهادهای زیر مجموعه اوست که برای بقاء و دوام حاکمیت خویش دست به هر جنایتی می‌زنند. هر اقدام توده‌ای اعم از خیزش‌های اجتماعی، جنبش‌های تا حدی سراسری و در یک کلام انقلاب سیاسی، اقدام توده‌ای و عمومی برای از میان بردن و بر داشتن اعمال خشونت است نه افزایش خشونت، چرا که از میان بردن خونریزی آشکار و پنهان که در هر نظام حاکم نهادینه شده و هر روزه از مردم قربانی می‌گیرد، تنها در صورت فرو ریزی قدرت حاکم، فرو کش می‌نماید.

نکته قابل تامل اینکه، مخالفان انقلاب همواره ادعا می‌کنند که برابری، برادری، آزادی و دموکراسی، یک به یک و توأمان از طریق اصلاحات جزئی و تدریجی به دست می‌آید، نه از طریق انقلاب. سفسطه رفرمیست‌ها و مدعیان اصلاح طلبی بر پایه یک مغلطه روشن بنا نهاده شده می‌شود که همواره کل را مجموعه ساده اجزاء نشان می‌دهند و هر یک از اجزاء را مستقل از کل و مستقل از اجزای دیگر به حساب می‌آورند. در صورتی که در مسایل سیاسی و اجتماعی به‌مانند بسیاری از حوزه‌های دیگر

گاهی تغییر پاره‌ای از اجزاء بدون تغییر در کل و بدون هیچ نوع دگرگونی ساختاری در اساس امکان پذیر است. یک مثال ساده این موضوع را توضیح می‌دهد. تا همین امروز و در بسیاری از کشورهای جهان برابری بین زنان و مردان از نظر قانون، چیزی است که به دست آمده و توفیق حاصل است. یعنی بدون دگرگونی پایه‌ای و تغییرات ساختاری در نظامات سیاسی می‌تواند به دست آید. اما امروز هیچ آدم جدی که فضای سیاسی ایران اسلامی را دنبال می‌کند، نمی‌تواند انکار کند که دستیابی به هر سطح خواست ساده آزادی برای زنان در سطح برداشتن روسری در جامعه ایران بدون حذف حاکمیت اسلامی یعنی در اساس سرنگونی جمهوری اسلامی شدنی است و لاغیر. از این رو برای ما جانبداران آزادی و دموکراسی، جای هیچ تردیدی نیست که هر سطحی از اصلاحات، رفرم در جامعه، حتی سیر اندک و تدریجی و بسیار جزئی آن درگشودن راه دموکراسی و آزادی‌های سیاسی و به دست آوردن هر مطالبه‌ای، تنها از مسیر مبارزه با مخالفان آن به دست می‌آید. تحقق آزادی و دموکراسی با خواهش و تمنا به دست نمی‌آید.

تجربه‌ی تمام انقلابات در تاریخ همه‌ی جنبش‌های مردمی نشان می‌دهد که برای به دست آوردن هر سطح از آزادی و برابری و دموکراسی باید جنگید و این جنگ با اعمال خشونت فرق داشته و دارد و باید در این راه با بیشترین توان وارد میدان عمل شد! در یک مبارزه‌ی سیاسی نا برابر برای دست یابی به آزادی، برابری، دموکراسی، بیش از همه می‌بایست به توان و ظرفیت ویژه‌ی داخل کشور چشم داشت. رژیم اسلامی را باید از درون متلاشی کرد نه با قدرت خارجی و موشک‌های کروز این و آن، بلکه به اعتبار وسیع‌ترین سازماندهی توده‌های باورمند به تغییر... امید به خارج نباید داشت و به داخل جابجایی داخل رژیم با

کودتای این و آن سپاه یا ارتش، باید به توده ها چشم داشت... چرا که توده‌ها همواره و حتی در دل فقر و فلاکت، با وسایل و ابزارهای دم و دست حرکت می‌کنند و معجزه می‌آفرینند!

امروز سخت‌ترین و دردآورترین بخش زندگی آنجاست که جوانان دختر و پسر، زنان و مردان، کارگران و زحمتکشانشان روستا و شهر جامعه ما فریاد می‌زنند به ما کمک و یاری برسانید و ما نمی‌توانیم هیچ کاری بکنیم... ما خود را در این سوی جهان همنوا با این فریادها می‌دانیم و به بلندای فریاد آنان ما نیز آنچه در گلو داریم فریاد می‌زنیم ما صدای بی صدایانیم.

همه‌ی تلاش ما بر آنست که تمامی نیروهای اپوزیسیون راست مدافع سرمایه را در میان مردم جهان رسوا کرده و آنها را از تأثیرگذاری بر روند انقلاب که سمت و جهت اجتماعی به خود می‌گیرد، کوتاه سازیم. آن‌هایی که از تمامی نیروهای مطالبه‌محور جامعه ما کارگران و زحمتکشانشان، معلمان، دانش آموزان، دانشجویان و پرستاران، مددکاران و بازنشستگان، بی ثبات کاران و جنبش زنان ایران، ملیت‌های تحت ستم اعم از (ترکمن‌ها، اعراب ساکن جنوب کشور، آذری‌ها، بلوچ‌ها و کردها) و سایر اقوام و طوایف ایلی، بومی و زبانی و یا فرودستان، به حاشیه رانده شدگان و مدافعان حفظ محیط زیست روستایی و شهری، کشاورزان زحمتکش سراسر ایران و جنبش بزرگ داد خواهان و غیره... می‌خواهند فعلاً به خاطر دموکراسی یا برای مصالح و منافع عمومی یا ملی، مبارزه‌ی طبقاتی را کنار بگذارند، آنان را اغفال می‌کنند تا منافع و مصالح طبقاتی خودشان را به نام عموم و ملت به پیش ببرند. نباید از چاله به چاه ویلی افتاد که نتوان از آن برون آمد. باید در برابر هر سطح از گمان زنی‌ها و "اگر" و "مگرها" برای راه یافت به آزادی و برابری و دموکراسی به وسیع‌ترین شکل سازماندهی سراسری را تدارک دید!



جامعه‌ی ما برای رهایی از اختاپوس نظام اسلامی، امروز همچون بهمن ۵۷ به یک کر همگانی نه در مختصات «همه با هم» خمینی فرموده، بلکه در همگامی وسیع چپ و نیروهای تحول طلب و آزادی خواه جامعه نیاز دارد تا بنیاد همه نهادهای سرکوب اعم از سپاهی و بسیجی و ارتش ضد مردمی و همه نیروهای امنیتی و اطلاعاتی را از میدان بدر کنیم. انقلابی عمومی و رو به آینده و به سازی زندگی که صدای همگامی آن می‌بایست از کارخانه‌ها و دانشگاه‌ها بلند شود و در سراسر جامعه طنین انداز گردد. این وظیفه‌ای است که تمامی نیروهای چپ و تحول طلب جامعه ما اعم از زنان و مردان و دختران و پسران باید در راستای آن به سازماندهی هر چه گسترده‌تر توده‌های مردم همت گمارند.

**منبع:**

۱) متن سخنرانی معروف محمدرضا پهلوی "من صدای انقلاب شما را شنیدم" / آبان ۱۳۵۷

<https://www.parsine.com/fa/tiny/news-62526>

۲) انقلاب ایران به روایت رادیو بی بی سی، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، ص ۳۲۸، چاپ طرح نو، زمستان ۱۳۷۲